

منازعات عثمانی و صفوی در گیلان

سید احمد رضا خضری؛* جمال موسوی؛** محمد محمودپور؛***

سمانه خلیلی فر****

چکیده

گیلان تا پیش از برآمدن صفویان از استقلال نسبی برخوردار بود و به دست حکومت‌های محلی اداره می‌شد. حاکمان محلی گیلان با حکومت‌های خارج از مرزهای گیلان به ویژه صفوی و عثمانی روابط سیاسی و اقتصادی داشتند. حکومت‌های محلی گیلان به‌ویژه کیاییان در به قدرت رساندن صفویان نقش مؤثری داشتند؛ از این رو صفویان در آغاز با آنها به مدارا و تسامح رفتار کردند، اما پس از انتقال پایتخت صفویان به قزوین، استقلال سیاسی آنها مخصوصاً روابط آنها با عثمانیان را تاب نیاوردند و گیلان به یکی از عرصه‌های ستیز بین عثمانی و صفوی تبدیل شد. پرسش اصلی مقاله بر چرایی و چگونگی منازعه بین دولت‌های عثمانی و صفوی بر سر گیلان است. این نوشتار با بررسی منابع تاریخی و تحلیل آنها نشان داده است عثمانیان و صفویان برای به دست آوردن برتری مذهبی در گیلان و تسلط بر منابع اقتصادی به ویژه صنعت ابریشم و راه تجاری بین‌المللی آن با یکدیگر رقابت می‌کردند تا اینکه در نهایت با فتح گیلان به دست شاه عباس، بیشتر مردم گیلان به تشیع دوازده‌امامی گرایش یافته و منافع اقتصادی و تجاری گیلان، تماماً در اختیار صفویان قرار گرفت.

واژه‌های کلیدی: اسحاقوندان، تاریخ گیلان، تجارت دریای کاسپین، جنگ‌های عثمانی-صفوی، کیاییان.

* نویسنده مسئول: استاد گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. akhezri@ut.ac.ir

** دانشیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. jmoosavi@ut.ac.ir

*** استادیار گروه جغرافیای پژوهشکده علوم انسانی. m.mahmoudpour@rch.ac.ir

**** دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشگاه تهران. Samane.khalilifar@ut.ac.ir

| تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۸ |

درآمد

بعد از فروپاشی خلافت اسلامی در بغداد در ۶۵۶ق/۱۲۵۸م، عثمانی‌ها در سال ۶۹۹ق/۱۳۰۰م در منتهی الیه قلمرو اسلامی در مجاورت با اروپا سر برآوردند. عثمانی‌ها پس از تصرف بخشی از اروپا در نهایت در سال ۸۵۷ق/۱۴۵۳م با تصرف قسطنطنیه، موفق به فروپاشی امپراتوری روم شرقی شدند. پس از آن امپراتوری عثمانی در پی گسترش اسلام در بخش‌های وسیعی از اروپا نماینده جهان اسلام شد. در این میان برآمدن حکومت شیعی صفوی موجب شد تا بخشی از توان عثمانی‌ها معطوف به شرق شود. با این همه عثمانی‌ها در عین نزاع با صفویان، به جهت درگیری با غرب، با صفویان به مدارا و صلح برخورد می‌کردند و حتی گاهی مشکلات داخلی خود را با کمک آنها بر طرف می‌کردند. برای نمونه بایزید، فرزند سلیمان قانونی که به همراه چهار پسرش پناهنده دربار شاه طهماسب صفوی شده بود، با هماهنگی شاه صفوی در قزوین به دست فرستادگان عثمانی کشته شدند تا تبعات این کشتار دامن امپراتوری عثمانی را نگیرد (روملو، ۱۳۸۴: ۳/۱۴۲۴؛ پارسادوست، ۱۳۷۷: ۳۳۶-۳۳۷). پیشتر از آن نیز سلطان سلیمان قانونی، القاص میرزا برادر شاه طهماسب را که به دربار او پناهنده شده بود، بدون تجهیزات و نفرت درخور، به جنگ شاه طهماسب فرستاد تا بدین ترتیب موجبات اسارت و قتل وی را فراهم نماید (مینورسکی، ۱۳۷۵: ۲۵۵؛ باربارو، ۱۳۸۱: ص ۲۰۷). عثمانیان و صفویان گاهی در قلمرو رقیب نیز دخالت‌های مذهبی و سیاسی می‌کردند. ایالت گیلان به جهت وضع جغرافیایی خاص و مجاورت با قلمرو عثمانی، استقلال سیاسی خاندان-های حکومتگر و رواج تسنن و تشیع زیدی که با عقاید اهل سنت نزدیکی داشت، در نزاع بین عثمانی و صفوی حضور و نمود چشمگیر و ویژه‌ای پیدا کرده بود.

گیلان، بر کرانه‌های جنوبی دریای کاسپین و دامنه‌های شمالی رشته‌کوه البرز واقع شده است. آب‌وهوای این منطقه با سایر نقاط فلات ایران، تفاوت کلی دارد. به علت رطوبت زیاد و بارندگی فراوان، یک نوار سبز و جنگلی به طول تقریبی ۸۰۰ کیلومتر در این منطقه ایجاد شده است. وجود رشته‌کوه البرز و جنگل‌های انبوه مانند حصار محکم، همواره مانع ورود افراد بیگانه به داخل منطقه می‌شد. چنانکه قدرت‌های مهاجم به سبب عدم وجود راه‌های ارتباطی مناسب و نیز به سبب ناسازگار بودن شرایط آب و هوایی گیلان با روحیه آن‌ها، با کمترین مقاومت‌های محلی اهالی گیلان، از تصرف گیلان صرف-

منازعات عثمانی و صفوی در گیلان | ۳

نظر کرده و عقب‌نشینی می‌کردند. در واقع چشم‌انداز طبیعی گیلان، یعنی کوه‌های صعب‌العبور و جنگل‌های انبوه از سویی مانع ورود متجاوزان، و از سوی دیگر موجب انسجام قومی و فرهنگی ساکنان آن سرزمین می‌شد.

پس از پایتختی قزوین برای صفویان در سال ۹۶۲ق/۱۵۵۵م که در مجاورت با گیلان قرار داشت، وضع گیلان تغییر کرد. صفویان که برای فرار از حملات پیاپی عثمانی‌ها و پس از صلح آماسیه با عثمانی برای تجدید قوا به ناچار در قزوین پناه گرفته بودند، متوجه گیلان شدند. چشم‌انداز جغرافیای سیاسی گیلان به دو بخش عمده بیه‌پس (غرب سفیدرود، گیلان غربی) و بیه‌پیش (شرق سفیدرود، گیلان شرقی) تقسیم می‌شد که در هر بخش خاندان‌های حکومتگر متعددی حضور داشتند. با این وضع تمامی آنها ذیل دو خاندان بزرگ کیاییان با مرکزیت لاهیجان در بیه‌پیش و اسحاقوندان با مرکزیت فومن در بیه‌پس قرار داشتند. از نظر چشم‌انداز اقتصادی نیز هرکدام از خاندان‌های گیلان بی‌نیاز از دیگری بوده و اغلب مراوده تجاری خاصی نداشتند. تنها محصولی که تقریباً در سرتاسر گیلان تولید و مازاد آن به خارج از گیلان صادر می‌شد، ابریشم بود. این محصول از طریق بنادر محلی گیلان به آستاراخان و از آن طریق به سایر نواحی دنیا صادر می‌شد (رابینو، ۱۳۷۴: ۵۱۵). از این رو صفویان پس از مجاورت با گیلان به دنبال حذف قدرت‌های محلی به‌ویژه کیاییان شیعی مذهب بودند که به نوعی رقیب ایدئولوژیک صفویان نیز به شمار می‌رفتند. آنها همچنین به هرگونه رابطه خاندان‌های محلی گیلان با خارج از مرزهای ایران مخصوصاً با عثمانی‌ها حساس بودند. همچنین پادشاهان صفوی برای جبران شکست‌های پیاپی از عثمانی‌ها و افزایش توان خود برای مقابله با آشوب‌ها و شورش‌های داخلی به دنبال تسلط بر منابع اقتصادی گیلان به‌ویژه ابریشم بودند. از این رو در آن برهه خاص تاریخی، یکی از عرصه‌های نزاع و رقابت بین عثمانی و صفوی، قلمرو گیلان، به ویژه دست‌یابی به محصول ابریشم آن بود.

با توجه به مطالب پیش‌گفته، این نوشتار با رهیافت تاریخی و با بررسی اسناد و منابع تاریخی مربوط به دوره صفوی و عثمانی به دنبال آن است تا چرایی و چگونگی نزاع و رقابت عثمانی با صفوی بر سر گیلان را تبیین نماید.

پیشینه تحقیق

درباره روابط عثمانی و صفوی کتاب‌ها و مقالات بسیاری نوشته شده‌است. همچنین درباره موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی گیلان در بازه مورد نظر تحقیقاتی صورت گرفته است. اما درباره رقابت عثمانی و صفوی در تسلط بر گیلان کار مستقلی صورت نگرفته است. از مهمترین کارهایی که در این حوزه نوشته شده و در این مقاله نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند می‌توان به رساله دکتری جهاد آیدوغموش اوغلو^۱ اشاره کرد که با عنوان «درباره شاه عباس و زمانه او»^۲ در سال ۲۰۱۱ در دانشگاه آنکارا دفاع شده‌است. در بخشی از این رساله به نام «مسئله گیلان در مکاتبات بین عثمانی و صفوی»^۳ نویسنده بدون تحلیل خاصی به ذکر مکاتبات رسمی بین عثمانی و صفوی درباره گیلان پرداخته است. همچنین ابوطالب سلطانین (۱۳۹۰) در مقاله «کارکرد ابریشم و نقش بازرگانان ارمنی در اقتصاد و سیاست صفویان»، به تلاش‌های صفویان برای غلبه بر ابریشم گیلان پرداخته است. مقاله «خان احمد گیلانی» در *دانشنامه جهان اسلام*، به قلم فریدون نوزاد (۱۳۸۹) نیز به درگیری‌های خان احمدخان به عنوان آخرین امیر کیاییان با عثمانیان و صفویان توجه کرده‌است.

روابط عثمانی با حاکمان محلی گیلان

از زمان ورود اسلام به گیلان، دو خاندان حکومتگر در بیه پس و بیه پیش به طور سنتی به دو مذهب تشیع و تسنن دلبستگی داشتند. این دلبستگی مذهبی در کنار برخی منافع سیاسی و اقتصادی در چگونگی روابط این خاندان‌ها با دولت‌های عثمانی و صفوی تأثیرگذار بود. خاندان اسحاقی سنی مذهب مستقر در بیه پس با مرکزیت فومن بیشتر متمایل به عثمانی‌ها و خاندان کیایی شیعه مذهب مستقر در لاهیجان متمایل به صفویان بودند.

برای عثمانیانی که در پی ایجاد امپراتوری بزرگ اسلامی بودند شکل‌گیری یک حکومت نوپای شیعی قابل تحمل نبود از این رو آنها برای شکست صفویان و تضعیف قدرت آنها، از خاندان‌های محلی به ویژه خاندان‌های ایرانی سنی مذهب حمایت می‌کردند. از این رو آنها به خاندان‌های محلی گیلان توجه کردند. عثمانیان پس از سال‌ها درگیری، موفق به شکست و دور کردن صفویان از تبریز شدند و صفویان نیز به اجبار برای دور

1. Cihat Aydoğmuşoğlu.

2. Şah Abbas ve Zamanı.

3. Gilân Sorunu ve Osmanlı-Safevi Devletleri Arasındaki Yazışmalar.

منازعات عثمانی و صفوی در گیلان | ۵

ماندن از فشارهای مداوم عثمانی ها در سال ۹۶۲ق/ ۱۵۵۵م پایتخت خود را از تبریز به قزوین منتقل کردند (سیوری، ۱۳۷۸: ۶۲)؛ بعد از این اتفاقات روابط عثمانی‌ها با خاندان‌های محلی گیلان بیشتر از قبل شد.

در آن ایام دو خاندان کیابیان شیعی مذهب و اسحاقوندان سنی مذهب که از قدرت و نفوذ بیشتر در گیلان برخوردار بودند، احساس خطر کرده به دنبال نزدیکی به عثمانی برآمدند. در این میان خان احمد خان، حاکم کیابی گیلان که در لاهیجان مستقر بود در برقراری رابطه با عثمانی‌ها پیش قدم شد. از همین رو سلطان عثمانی به رغم اختلاف مذهبی، دستور داده بود تا از حاکم شیعی مذهب گیلان به هنگام سفر به شروان به مانند یک پادشاه استقبال کنند. همچنین سلطان عثمانی ضمن پرداخت تمامی هزینه‌های سفر، به امیران خود نیز دستور ویژه‌ای برای پذیرایی از او صادر کرده بود (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۶۱؛ هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۵۴).

خان احمد برای اینکه جلوی حمله شاه عباس به گیلان را بگیرد، وزیر خود حسام الدین را به دربار سلطان مراد سوم (۱۰۰۳-۹۸۱ق/ ۱۵۷۴-۱۵۹۵م) فرستاد تا تمایل خود برای پیوستن به قلمرو عثمانی را اعلام نماید؛ چه در این صورت با توجه به پیمان صلح عثمانی با صفوی، می‌توانست جلوی حمله به گیلان را بگیرد (فریدون بیگ، بی‌تا: ۳۲۶-۳۲۷/۲). وی همچنین ضمن تحریک سلطان عثمانی برای حمله به قزوین، ابراز تمایل کرده بود تا در این حمله به سپاه عثمانی کمک کند و پس از تصرف قزوین، گیلان را نیز در اختیار آنها بگذارد. از این رو در نامه‌ای به سلطان عثمانی پیشنهاد کرده بود که: «ولایت گیلان ملک موروثی من است در صورت تصرف دوباره این سرزمین آن را در اختیار سلطان عثمانی قرار خواهد داد» (فریدون بیگ، بی‌تا: ۲۷۱/۲-۲۷۵؛ اسکندرمنشی، ۱۳۱۴: ۴۴۹/۱). اگرچه خان احمد در پاسخ به شاه عباس، از این موضوع اظهار بی‌اطلاعی کرد (حسینی قمی، ۱۳۶۳: ۱۰۹۲/۲)، اما شاه عباس از وجود این روابط اطمینان حاصل کرده خان احمد را مورد مواخذه قرار داد. سلطان عثمانی نیز در ابتدا از پیشنهاد خان احمد استقبال کرد، اما با توجه به موقعیت و قدرت شاه عباس و قرارداد صلحی که بین آنها امضا شده بود جنگ با ایران را به صلاح ندانست؛ با این همه در پی درخواست خان احمد، ضمن ارسال مکتوبی به دربار شاه عباس از خان احمد حمایت کرد و از شاه خواست تا در امور گیلان دخالت نکند و اقدامی علیه خان احمد انجام ندهد (فریدون بیگ، بی‌تا: ۲۷۵/۲؛ فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۴۳/۳).

شاه عباس درخواست سلطان مراد سوم را دخالت آشکار در امور ایران دانسته از خان احمد خواست تا برای ابراز ندامت و اطاعت به قزوین برود تا تسلط خان احمد بر گیلان به خطر نیفتد. اما خان احمدخان به قزوین نرفت. از این رو شاه عباس در سال ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م، فرهادخان قراملو را در رأس سپاه بزرگی از قزلباشان به گیلان فرستاد و از حاکمان گسگر، بیه‌پس و قزوین نیز خواست که به فرهادخان بپیوندند (افوشته‌ای نظری، ۱۳۷۳: ۴۷۴-۴۸۵؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۸۰). خان احمدخان پس از شکست به استانبول گریخت و از سلطان مراد درخواست کرد که بار دیگر میانجی شود و حکومت موروثی او را در گیلان از شاه عباس پس بگیرد. سلطان مراد نیز در نامه‌ای به شاه عباس از او خواست که گیلان را به خان احمد باز گرداند. او در یکی از نامه‌های خود به شاه عباس نوشته بود اگر خان احمد به دربار عثمانی ملتجی شده، شاه ایران نباید نگران باشد؛ زیرا در گذشته نیز افرادی از ایران به دربار عثمانی می‌رفته‌اند. شاه عباس نیز در پاسخ او نوشت که چون حکام گیلان از جانب پادشاهان صفوی منصوب می‌شوند، باید مطیع شاه باشند. شاه عباس که نمی‌خواست برای ایجاد فتنه در سرحدات غربی بهانه‌ای به دست عثمانی‌ها بدهد، نوشت که حاضر است به جز گیلان، حکومت هر ولایت دیگری را که او اشاره کند، به خان احمد بسپارد و برای حفظ صلح با عثمانی در جواب سلطان عثمانی نوشت با این همه هر طور سلطان مقتضی بداند عمل خواهد کرد (فریدون بیک، بی‌تا: ۲۷۵/۲؛ فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۴۸/۳-۱۵۰).

اسحاقوندان نیز به مانند کیابیان احساس خطر کرده و برای تداوم حکومت خود به فکر ارتباط با عثمانیان افتاده بودند. مخصوصاً پس از فرار خان احمدخان به قلمرو عثمانی، تا فتح گیلان به دست شاه عباس، روابط پنهانی آنها با مراد سوم (۹۸۱-۱۰۰۳ق/ ۱۵۹۵-۱۵۷۴) بیشتر شد. اسحاقوندان از نظر مذهبی و همچنین از نظر راهبردی و مجاورت با قلمرو عثمانی‌ها در قفقاز، مشترکات بیشتری با عثمانی‌ها داشتند. افزون بر روابط مذهبی، عثمانی‌ها در رقابت و تضعیف صفویان از حکومت‌های سنی مذهب ایران حمایت سیاسی و گاهی نظامی می‌کردند. برای نمونه آنها اسحاقوندان و ازبکان را برای شورش علیه صفویان از نظر سپاه و سلاح تجهیز کرده بودند. امیره دجاج نیز با وجود این که داماد صفویان به شمار می‌رفت، برای در فشار قرار دادن صفویان پنهانی با سلطان سلیم عثمانی ارتباط سیاسی برقرار کرده بود تا از این موقعیت جهت تثبیت خود در آینده استفاده کند (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۷؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۸۲؛ فلسفی، ۱۳۴۵:

منازعات عثمانی و صفوی در گیلان | ۷

۱۲۵/۴). سلطان سلیم در نامه‌ای به امیره دباچ حاکم بیه‌پس نوشته بود: «بر شما نیز که پادشاه گیلان باشید، لازم است که با امرای اطراف و همسایگان خود همدست شده از سرزمین خود فتنه و پیکار را آغاز کنید و به یاری و مددکاری ما امیدوار باشید» (رحیم‌زاده صفوی، ۱۳۴۱: ۴۰۹-۴۰۸ به نقل از منشآت آل عثمان، ص ۴۳۷). عثمانیان از این خاندان-ها برای اطلاع از امور ایران نیز بهره می‌بردند، چنانکه سلیمان قانونی طی نامه‌ای از امیره دباچ خواسته بود تا او را نسبت به صحت و سقم خبر مرگ شاه اسماعیل مطلع سازد. پس از آن از او می‌خواهد «به هر وضعی که توانند و لایق دانند در تنقیص ملک و مال و اهلاک اعوان و رجال ضلالت آن ملاحده و زنادقه- قزلباش- کوشش تام و اهتمام تمام نمایند» (فریدون بیگ، بی تا: ۵۴۱/۱). بدین ترتیب از امیره دباچ رسماً درخواست جاسوسی کرده وی را به خرابکاری در اوضاع دولت صفوی تشویق کرده بود. با این همه سلاطین عثمانی هیچ‌گاه عملاً به حمایت و یا ارسال کمک به شورشیان داخلی ایران به ویژه خاندان اسحاقوند اقدام نکردند.

از سوی دیگر امرای اسحاقوندی به سبب مجاورت با قلمرو عثمانیان در برخی از تحرکات نظامی آنها نیز مشارکت و همکاری داشتند، چنانکه به هنگام لشگرکشی سلیمان قانونی به سوی آذربایجان، امیره دباچ با هشت هزار سپاهی به استقبال او رفت و در سلماس و خوی با وی ملاقات کرد و از او در برابر شاه صفوی درخواست کمک کرد (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۷). این ملاقات و عرض ارادت، برای امیره دباچ نتیجه‌ای در بر نداشت و حتی رفتارهای خارج از عرف دیپلماسی او موجب شد تا سلطان عثمانی به نحوی محترمانه او را از دربار عثمانی اخراج نماید (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۲۵۵/۱-۲۵۶؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۸۲). برخی تاریخ‌نگاران کبر و نخوت مظفرسلطان را سبب رویگردانی سلطان سلیمان از وی دانسته‌اند؛ برخی از آنها به تشریح رفتارهای مظفر سلطان می‌پردازد و رفتارهای نامتعارف وی را عامل رویگردانی سلیمان قانونی از او مطرح کرده‌است (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۲۵۶/۱؛ فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۷-۱۸). البته عدم حمایت سلطان سلیمان قانونی از مظفر سلطان را باید در جای دیگری جستجو کرد. سلطان سلیمان عثمانی که سپاه بینی چری و اسلحه جهت کمک به عبیدخان ازبک ارسال کرده بود و از طریق نامه‌های متعدد او و مظفر سلطان را به شورش و عصیان فرا خوانده بود به یک‌باره پس از ملاقات با مظفر سلطان از او استمداد نمی‌جوید و دیدار این دو بدون نتیجه به ناکامی می‌گراید (رابینو، ۱۳۷۴: ۴۹۷-۴۹۸). به نظر می‌رسد سلطان سلیمان

قانونی صرفاً به ارباب شاه طهماسب نظر داشت و به دنبال گرفتن امتیازاتی از او بود نه حذف کامل صفویان. به همین سبب عثمانی‌ها که در مقابله با صفویان به دنبال مقاصد بزرگتری بودند، هرگاه به اهداف خود می‌رسیدند یا در تنظیم سیاست‌های خود به همگرایی و تفاهم با صفویان نیاز داشتند از این رو روابط خود با خاندان‌های حکومتگر را محدود و گاهی قطع می‌کردند.

روابط صفویان با حاکمان محلی گیلان

روابط حاکمان محلی گیلان با صفویان از زمان روی کار آمدن صفویان تا فروپاشی آنان به دست شاه عباس صفوی به یک منوال نبوده و افت و خیز فراوان داشته‌است. حاکمان محلی گیلان به‌ویژه کیاییان نقش مؤثری در روی کار آمدن صفویان داشتند. صفویان از زمان روی کار آمدن در سال ۹۰۶ ق/ ۱۵۰۰ م تا زمان انتقال پایتخت به قزوین در سال ۹۶۲ ق/ ۱۵۵۵ م همواره به پاس محبت‌های آل‌کیا در جریان پناهنده شدن شاه اسماعیل به گیلان (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/ ۴۴۷)، با حاکمان محلی گیلان روابط دوستانه داشتند. پس از انتقال پایتخت صفویان به قزوین در مجاورت با گیلان، به سبب رقابت سیاسی، اختلافات جدی میان آنها بروز کرد. هرچند حکام آل‌کیا با تغییر گرایش مذهبی از زیدی به تشیع داوازده امامی تلاش کردند تا به صفویان نزدیکتر شده و روابط خود را ترمیم کنند، اما این اقدامات نیز مانع بروز و تشدید اختلافات فیما بین نشد. به همین سبب اختلافات دو خاندان صفوی و کیایی ادامه یافت و تنش در روابط آل‌کیا با صفویه منجر به جنگ شد.

شاه طهماسب اول (حک. ۹۳۰-۹۸۴ ق/ ۱۵۲۴-۱۵۷۶ م) پس از استقرار در قزوین و تثبیت قدرت صفویان، تلاش کرد تا بتواند این منطقه را نیز به طور کامل ضمیمه دولت مرکزی نماید. در آن ایام گیلان در تسلط خاندان‌های حکومتگری بود که به طور سنتی قرن‌ها بر قلمرو خود حکمرانی داشتند. برخی از این خاندان‌ها به ویژه دو خاندان پر قدرت اسحاقی و کیایی در بیه‌پس و بیه‌پیش برای حفظ سلطه خود بر گیلان، از سر اطاعت با صفویان درآمده‌بودند. با این همه شاه صفوی نمی‌توانست با وجود حکومت‌های محلی بر گیلان مسلط شود. دولت مرکزی ایران که اکنون در دروازه‌ی جنوبی گیلان، مرکزیت خود را مستقر کرده‌بود، با توجه به اقتدارش بر بخش اعظم فلات ایران به هیچ وجه نمی‌توانست در همسایگی خود نیرویی گریز از مرکز را تحمل کند. به عبارت دیگر

منازعات عثمانی و صفوی در گیلان | ۹

افزون بر منافع اقتصادی و بازرگانی، صفویان دست‌کم از نظر راهبردی به دنبال تسلط بر گیلان بودند.

امیره حسام‌الدین دُباح از امرای اسحاقی مسلط بر بیه‌پس، اولین کسی بود که در برابر صفویان مقاومت کرد. در سال ۹۱۱ق/ ۱۵۰۵م امیره حسام‌الدین از پرداخت خراج سر باز زد و این اولین عصیان و سرکشی امرای محلی گیلان با صفویان بود. شاه اسماعیل نیز تنها پس از وساطت وزیر خود امیر نجم رشتی از حمله به گیلان و تنبیه او صرف نظر کرد و حسام‌الدین نیز به‌رغم میل باطنی، خود به نزد شاه رفت و به قبول باج‌گذاری و اطاعت گردن نهاد (روملو، ۱۳۸۴: ۲/ ۱۰۱۰). پس از فوت امیره حسام‌الدین، فرزندش امیره دباح بر تخت قدرت نشست. پس از شکست سهمگین شاه اسماعیل در جنگ چالدران از عثمانی‌ها، امیره دباح نیز مانند پدرش به فکر نافرمانی افتاد. اما پس از آن که خود را در مقابل نیروهای اعزامی شاه اسماعیل ناتوان دید، این بار با میانجی‌گری خان احمد خان به اطاعت شاه گردن نهاد و برای تجدید پیمان برای دیدار شاه اسماعیل به همدان رفت و در این دیدار موفق به ازدواج با دختر شاه به نام شاهزاده خیرالنساء بیگم و مفتخر به لقب مظفرالسلطان شد (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۳-۱۴). با این همه پس از انتقال پایتخت صفوی به قزوین تیرگی روابط اسحاقوندان و شاهان صفوی آشکارتر و در نهایت به درگیری بین آنها منجر شد.

سلاطین عثمانی در این دوره سعی داشتند خود را به‌عنوان امپراتوری قدرتمند جهان اسلام معرفی کنند و از شکل‌گیری یک قدرت شیعی مقتدر در هراس بودند؛ لذا آنان برای نیل به مقصود خود از هر وسیله‌ای سود می‌جستند. یکی از این راه‌ها، تشویق و ترغیب حکمرانان سنی مذهب علیه حکومت صفوی بود. آنان با ارسال نامه‌های متعدد به عبیدالله‌خان ازبک، امیر بخارا و همچنین امیره دباح، آنان را به شورش و طغیان علیه حکومت مرکزی ترغیب می‌کردند. قلمرو اسحاقوندان که در مجاورت با خاک عثمانی قرار داشت از نظر راهبردی بسیار حساس بود. روابط امرای اسحاقوند با سلاطین عثمانی به صورت جاسوسی و همکاری‌های نظامی منجر به بروز خشم شاهان صفوی شد (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۷، ۳۸؛ حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۲۵۵-۲۵۶؛ منشی قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۸۲). با این همه ملاعبدالفتاح فومنی که کتاب خود را از دوره امیره دباح آغاز کرده، از ذکر علت تیرگی روابط بین این دو سرباز زده و توضیح آن را به زعم خویش جایز نشمرده‌است (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۷). از مهمترین علل تیرگی روابط آنها می‌توان به

دیدار مظفرالسلطان با سلیمان قانونی و ارسال نامه‌های متعدد از سوی مظفرالسلطان به عبید خان ازبک اشاره کرد که از دشمنان و رقبای صفویان به شمار می‌رفتند. همچنین تفاخر امیره دباچ به نسب که خود را به اسحاق نبی منتسب می‌کرد و بر صفویان فخر می‌فروخت، نیز از مهمترین علل تیرگی روابط اسحاقوندان و صفویان برشمردند. امیره دباچ در تفاخر بر صفویان می‌گفت: نسبت من به اسحاق نبی منتهی می‌شود و چهار هزار سال است که حکومت رشت در خانواده ماست» (حسینی قمی، ۱۳۵۹: ۱/ ۲۵۵، ۲۵۴؛ اسکندر منشی، ۱۳۱۴: ۱/ ۸۴). با این همه ضعف حکومت مرکزی در اثر شورش قزلباش‌ها از یک سو و ناتوانی صفویان در مقابله با عثمانی‌ها از سوی دیگر زمینه‌ساز نافرمانی امیران اسحاقی در برابر صفویان شده بود.

در هر صورت درخواست مظفرالسلطان مبنی بر تقاضای عفو و کسب موافقت شاه برای بازگشت به ناحیه بیه‌پس مورد قبول واقع نشد و مظفرالسلطان که در سال ۹۴۲ق به دربند در ایالت شروان گریخته بود، دستگیر و در تبریز به قتل رسید (تتوی، بی‌تا: ۹۱۷؛ اسکندر منشی، ۱۳۱۴: ۱/ ۸۴-۸۵).

پس از کشته شدن مظفرالسلطان، برای پر کردن خلأ قدرت در گیلان، خان احمد خان گیلانی حاکم بیه‌پس و از هم‌پیمانان صفویان با اجازه شاه طهماسب صفوی چندین بار به بیه‌پس حمله کرد تا آنجا را به قلمرو خود ضمیمه و مقرری گیلان را یکجا برای دربار صفوی ارسال کند. اگرچه خان احمد نتوانست بر تمام آن قلمرو دست یابد، اما در اثر این حملات بخش‌هایی از بیه‌پس از جمله شهر رشت تاراج شد و بیش از پنج هزار نفر از مردم آن نواحی به قتل رسیدند. پس از آن در سال ۹۵۰ق/۱۵۴۳م بزرگان بیه‌پس بر اساس سنت حکمرانی در گیلان، شاهرخ نامی از خاندان اسحاقی را بر تخت حکمرانی نشانده‌اند. شاهرخ سلطان برای جلب حمایت و اظهار اطاعت به دربار شاه طهماسب صفوی در تبریز رفت. اما سفر او به سبب سعایت بیه‌پشیان پرنفوذ دربار صفوی موفقیت‌آمیز نبود و او به ناچار بدون اجازه شاه طهماسب رهسپار گیلان شد. شاهرخ سلطان در راه بازگشت دستگیر و به تبریز منتقل شد و در سال ۹۵۷ق/۱۵۵۰م، در تبریز به قتل رسید. پس از کشته شدن دومین امیر اسحاقی به دست صفویان، بزرگان بیه‌پس در سال ۹۶۵ق/۱۵۵۸م خردسالی به نام امیره دُباچ محمود فرزند مظفرالسلطان را به امیری برگزیدند (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۲۸-۳۳؛ پرتو، ۱۳۷۹: ۳۷۵-۳۷۶). به گزارش عبدالفتاح فومنی در فترت حدود بیست ساله میان گریز مظفرالسلطان، تا ورود سلطان محمود، بیه‌پس

منازعات عثمانی و صفوی در گیلان | ۱۱

نامن‌ترین و تیره‌ترین سال‌ها را پشت سرگذراند، چنان‌که هیچ‌کس صاحب‌خانمان و زن و فرزند خود نبود و کودکان مسلمان چونان اسیران گرجی خریدوفروش می‌شدند (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۳۳-۳۴). از این رو شاه طهماسب صفوی به سبب طفولیت، امارت او را تأیید کرد و از جانب خود، دашدار بیک صفوی را برای سرپرستی کارها به بیه‌پس فرستاد و به این ترتیب بیه‌پس به تسلط صفویان درآمد. حدود پنج سال بعد که سلطان محمود از پرداخت مالیات ناتوان شده بود با کارشکنی خان احمدخان او را به قزوین فراخواند و برای تنبیه و تربیت به شیراز فرستاد و بار دیگر خان احمد بر بیه‌پس مسلط شد. سلطان محمود در شیراز به قتل رسید و پسرش به نام جمشید به جای او انتخاب شد. جمشید که مادرش از خاندان صفوی بود تحت سرپرستی داشدار بیک صفوی در شهر خلخال به سبک قزلباشان تربیت شد (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۳۳-۴۰؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۵۴/۳-۱۴۵۳) تا بتواند سیاست‌های صفویان را در گیلان اجرا کند.

پس از تسلط کامل صفویان بر بیه‌پس، شاه طهماسب به دنبال مهار خان احمدخان برآمد. اقدامات خان احمد نیز سوء تفاهمات بسیار برای شاه طهماسب به وجود آورده بود. از این رو در سال ۹۷۴ق/۱۵۶۶م به خان احمد نوشت که «تا حال ما گیلان بیه‌پس و گسکر و کهدم را به اقطاع شما مقرر کرده بودیم وال‌حال همت والانعمت پادشاهانه اقتضای آن نموده که مملکت بیه‌پس را به فرزندی شاه جمشید خان، نواده مظفرالسلطان و گسکر را به امیره ساسان و کهدم را به کامران خلیفه واگذاریم. می‌باید که آن سیادت و سلطنت پناه دست تصرف از الکای مذکور بازداشته به وکلای ایشان گذارند و از شکایت ایشان احتراز و اجتناب نمایند». خان احمد به جای اطاعت از شاه طهماسب، با لشکری برای قتل و غارت نواحی بیه‌پس حرکت کرد. خان احمدخان پس از خرابی کوچصفهان و چندین آبادی دیگر در نهایت در برابر سپاه بیه‌پس که به وسیله قوای اردبیل، آستارا، خلخال، لنکران و طارم تقویت شده بود تا لاهیجان عقب نشست و در نهایت در سال ۹۷۴ق/۱۵۶۶م در اشکورات دیلمان به اسارت قوای بیه‌پس درآمد و به قزوین فرستاده شد. در سال بعد شاه جمشیدخان جوان برای امارت بیه‌پس در فومن بر تخت نشست و به این ترتیب سرتاسر گیلان در حکمرانی صفویان قرار گرفت (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۴۲-۴۷، ۵۳؛ روملو، ۱۳۸۴: ۱۴۵۳/۳-۱۴۵۹). بدین ترتیب در پی تغییرات ساختار اداری قدرت در گیلان چند سال بعد شاه طهماسب به انتقال مرکزیت بیه‌پس از فومن به رشت در سال ۹۸۰ق/۱۵۷۲م دست زد (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۵۳-۵۶). این

اقدام موجب تضعیف دو قطب سنتی قدرت (فومن و لاهیجان) و با هدف انسجام و یکپارچه‌سازی در گیلان صورت گرفته بود.

در سال ۹۹۹ق/۱۵۹۱م جمشید خان توسط صدراعظم خویش به قتل رسید. پس از آن پسران جمشیدخان به نام ابراهیم خان و محمد امین خان بر سر قلمرو پدری به ستیزه برخاستند و خان احمدخان نیز با توجه به منافع خود از آنها حمایت می‌کرد. سرانجام در سال ۱۰۰۰ق/۱۵۹۲م هنگامی که خان احمدخان به عثمانی می‌گریخت، محمد امین خان همراه او بود که در گنجه به بیماری آبله درگذشت. ابراهیم خان نیز به دستور شاه عباس به کرمان فرستاده شد و به این صورت در سال ۱۰۰۲ق/۱۵۹۴م به حکمرانی اسحاقوندان پایان داده شد و صفویان توانستند بر قلمرو آنها مسلط شوند. البته در سال‌های بعد افرادی با ادعای انتساب به این خاندان در برابر صفویان سر به شورش برداشتند که از مهمترین آنها می‌توان به شورش کالنجار در سال ۱۰۳۸ق/۱۶۲۹م در اولین سال پادشاهی شاه صفی پسر شاه عباس اول، اشاره کرد که خود را فرزند جمشیدخان معرفی می‌کرد. موافقان او را عادل شاه و مخالفان او را غریب شاه می‌نامیدند (همان: ۷۲-۷۳، ۱۳۶-۱۳۸، ۲۶۱-۲۶۵؛ رابینو، ۱۳۷۴: ۵۳۲-۵۳۴).

روابط نزدیک خان احمدخان با سلطان مراد سوم عثمانی به اندازه‌ای بود که پس از اطلاع و ناراحتی شاه عباس از این روابط، سلطان عثمانی مکتوبی برای شفاعت و حمایت از خان احمدخان به دربار صفوی فرستاد. نامه سلطان عثمانی پیش از فتح گیلان به دستش رسیده بود اما شاه عباس با تعلل در ارسال پاسخ پس از فتح گیلان با این بهانه که نامه سلطان دیر به دست وی رسیده در پاسخ نوشت: اگر نامه سلطان زودتر به دستش می‌رسید در فتح گیلان تعلل می‌کرد، با این حال هر طور سلطان مقتضی بداند عمل خواهد کرد (فریدون بیک، بی تا: ۲۷۵/۲؛ فلسفی، ۱۳۴۵: ۱۴۸/۳؛ ثابتیان، ۱۳۴۳: ۲۸۰). پس از فتح گیلان نیز چندین بار از سوی سلطان مراد سوم و برخی از بزرگان دربار عثمانی در شفاعت از خان احمدخان و بازگشت وی به حکمرانی گیلان نامه‌هایی ارسال شد و شاه عباس نیز هر بار به طریقی از پاسخ مثبت به آنها خودداری کرد. شاه عباس برای قانع کردن سلطان مراد سوم یکی از دلایل برکناری وی را «سلوک ناهنجار وی با مردم گیلان برمی‌شمارد» و برای اثبات آن در حضور سفرای عثمانی، برخی از بزرگان گیلانی را به حضور می‌خواهد تا ستم‌پیشگی و رفتارهای نادرست خان احمد بر مردم گیلان را گواهی دهند. هدف شاه عباس از مسامحه در برابر سلطان عثمانی، تقویت صلح

بین دو کشور و تحکیم پایه‌های قدرت برای موفقیت در استراتژی‌های بلند مدت وی در برابر عثمانی بود (فریدون بیک، بی‌تا: ۲/۲۷۵؛ سیوری، ۱۳۷۲: ۷۴-۷۵؛ طاهری، ۳۵).

نزاع عثمانی و صفوی

خاندان‌های محلی گیلان پیش از ظهور صفویان با حکومت‌های خارج از قلمرو ایران به ویژه عثمانی، مراودات سیاسی، اقتصادی و گاه نظامی داشتند. روابط این خاندان‌ها با عثمانی پس از تشکیل صفویان و به‌ویژه پس از پایتختی قزوین اهمیت بسزائی پیدا کرد. زیرا صفویانی که از سویی به دنبال تسلط بر کل ایران و از سوی دیگر در رقابت مذهبی با عثمانی بودند، حضور خاندان‌های حکومتگر در گیلان و روابط آنها با دولت عثمانی را تاب نمی‌آوردند. از این رو قلمرو گیلان با توجه به توان‌های ویژه‌ای که داشت یکی از عرصه‌های رقابت و نزاع بین عثمانی و صفوی شده بود.

الف) نزاع مذهبی: عثمانی بزرگترین قدرت جهان اسلام پس از سقوط خلافت بغداد بود که به سبب خلأ خلافت و نیروی رهبری در جهان اسلام، نقش مرکزی و محوری را بر عهده گرفته بود. این موقعیت تا برآمدن صفویان در ایران و رسمی کردن مذهب تشیع پابرجا بود. رسمی کردن و ترویج مذهب تشیع توسط شاه اسماعیل در قلمرو ایران، که بیشتر مردمش سنی مذهب بودند اگرچه بسیار خطرناک می‌نمود، از جهتی نیز زمینه ساز ایجاد هویتی مستقل و رقیب در برابر امپراتوری سنی عثمانی به شمار می‌رفت (سیوری، ۱۳۷۲: ۲۷، ۲۹). این رقابت به اندازه‌ای در روابط دو دولت عثمانی و صفوی پر رنگ بود که برخی از پژوهشگران نزاع سیاسی و نظامی آن دو را ذیل رقابت مذهبی برای گسترش مذهب خود تفسیر و تبیین کرده‌اند (بارتولد، ۱۳۷۵: ۱۰۵، ۱۲۹-۱۳۰؛ حورانی، ۱۳۸۴: ۳۱۹-۳۱۸). در این میان برخی از نواحی ایران که دو مذهب تشیع و تسنن را در کنار هم داشت و از سویی در مجاورت و همسایگی دو دولت عثمانی و صفوی بودند، وضع ویژه‌ای داشتند. گیلان و کردستان در مجاورت با قلمرو عثمانی بودند و از هر دو مذهب پیروانی داشتند و حتی در آن نواحی خاندان‌های حکومتگری نیز حضور داشتند که هر کدام، از یکی از این مذاهب طرفداری می‌کردند و در واقع پیش از آغاز نزاع مذهبی عثمانی و صفوی، رقابت مذهبی در آن نواحی معنی‌دار و تعیین کننده بود، به نحوی که اغلب سنیان گیلان یا کردستان از امپراتوری عثمانی و شیعیان آن نواحی از صفویان حمایت می‌کردند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۴۴۵-۴۴۶).

ب) **نزاع اقتصادی:** گیلان به سبب موقعیت جغرافیایی و آب‌وهوایی از قطب‌های مهم تولید ابریشم در ایران بوده‌است، محصولی که به گواهی منابع تاریخی، مهم‌ترین انگیزه حکومت‌های بیگانه برای تسلط بر گیلان بود. بر اساس داستان‌های ایرانی، گیلانیان از اولین اقوامی بودند که به تولید ابریشم پرداخته‌اند. چنانکه بر اساس شاهنامه فردوسی (فردوسی، ۱۳۷۷: ۲۹)، تولید پارچه ابریشم از آموزه‌های جمشید بوده و خیام در نوروزنامه (۱۳۸۰: ۸)، تصریح کرده که جمشید، بافت ابریشم را به دیوان سپرده بود، از این رو به آن «دیو بافت» و بعدها «دیبا» می‌گفتند. نظر به اینکه اهالی گیلان پس از رواج دین زردشتی در ایران، بر کیش قدیم آریائی باقی مانده بودند و گروهی از پروردگاران اولیه آنها با نام دیو معروف بودند، گیلانیان را دیو می‌خواندند چنانکه در اوستا (۱۳۷۶: ۱/ ۴۲۰، ۴۸۹ و ۷۸۶/۲) از «دیوان ورنَ (گیلان)» سخن رفته است. منابع جغرافیایی سده چهارم نیز بر تولید ابریشم در گیلان تصریح کرده و آن را یکی از مهمترین محصولات آن منطقه بر شمرده‌اند (اصطخری، ۱۸۷۰: ۲۱۲-۲۱۳؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۲/ ۳۸۲؛ مقدسی، ۱۴۱۱: ۳۵۳).

تولید و تجارت ابریشم که یکی از عوامل دوام و استحکام حکومت‌های محلی گیلان به ویژه کیاییان بود، در عین حال یکی از مهم‌ترین عوامل تحریک دولت‌های مرکزی ایران برای تصرف گیلان بود. چنانکه اولجایتو به طمع ثروت گیلان به‌ویژه ابریشم به کرانه جنوبی سواحل کاسپین لشکر کشید (لافون و رابینو، ۱۳۷۲: ۲۶-۳۰) و صفویان نیز با هدف دستیابی به ابریشم گیلان به این منطقه حمله کرده آن را به حکومت مرکزی ایران پیوسته بودند (سانسون، بی‌تا: ۱۳۴-۱۳۵؛ نعمتی، ۱۳۸۹: ۱۲۸-۱۲۹). با این حال تا دوره ایلخانی که گیلان چندان ارتباطی با خارج از مرزهای خود نداشت و به دست حکمرانان محلی اداره می‌شد، تولید و تجارت ابریشم رونق چندانی نداشت و معمولاً بخشی از آن توسط بازرگانان جنوایی از طریق کاسپین به اروپا منتقل می‌شد. این محصول بعد از برقراری امنیت نسبی در ایران دوره ایلخانان و باج‌گزاری حکومت‌های محلی گیلان به آنان، در گیلان توسعه بیشتری پیدا کرد (حمدالله مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۶۲-۱۶۳). پس از روی کار آمدن ایلخانان و مرکزیت تبریز در مجاورت گیلان و ارتباط سیاسی ایلخانان با گیلان، تولید ابریشم در گیلان رو به رشد گذاشت که بخش زیادی از آن به اروپا از جمله ایتالیا صادر می‌شد. کلاویخو فرستاده پادشاه اسپانیا به ایران، در سفرنامه خود به ابریشم گیلان اشاره کرده که تمام تولیدات ابریشمی گیلان به سلطانیه و از آنجا به سایر نواحی

به‌ویژه بازارهای اروپایی صادر می‌شده‌است (کلاویخو، ۱۳۷۷: ۱۶۶؛ Heyd, 1879: 2/650-653).

در آستانه روی کار آمدن صفویان بخش اعظم ابریشم گیلان به عثمانی صادر می‌شد و از این طریق سود سرشاری به عثمانی می‌رسید. شاه عباس اول (حک. ۹۹۶-۱۰۳۸ ق/ ۱۶۲۹-۱۵۸۸ م) با توجه به این مهم، با انحصاری کردن آن جلوی تجارت ابریشم به عثمانی را گرفت (سلطانیان، ۱۳۹۰: ۸۵). تا پیش از تسلط صفویان بر گیلان، ابریشم جزو عایدات ملکی بود و چون سکه و زر دست‌به‌دست می‌شد، اغلب آن را به‌جای مالیات برای سلاطین زورمند می‌فرستادند (مرعشی، ۱۳۶۴: ۹۸، ۱۱۷، ۳۶۶، ۳۷۶). پس از تصرف و تسلط بر گیلان توسط شخص شاه عباس در سال ۱۰۰۰ ق/ ۱۵۹۲ م بود که گیلان به‌طور کامل به حکومت مرکزی ضمیمه شد. هدف اصلی شاه عباس بیش از همه دستیابی به محصول ابریشم گیلان بود که در این سال‌ها نزدیک به نیمی از کل ابریشم ایران را تولید می‌کرد و اروپائیان خریداران مطمئنی برای آن به‌حساب می‌آمدند (عظیمی دویخسری، ۱۳۸۱: ۴۱). از این رو شاه عباس پس از تسلط بر گیلان برای جبران کمبود نقدینگی خزانه، گیلان را جزو املاک خالصه قرار داد (سیوری، ۱۳۷۲: ۷۷-۷۸)؛ تا نمایندگان شاه تمامی ابریشم گیلان را خریده و در انبارهای شاهی ذخیره کنند و سپس بتوانند آن را به هر قیمتی به بازرگانان خارجی بفروشند. به طوری که در این دوره بزرگترین مال‌التجاره ایران، ابریشم گیلان بود (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۹۴؛ ثواقب، ۱۳۸۱: ۱۵۲). شاه عباس با انحصاری کردن ابریشم افزون بر جبران نقدینگی خزانه به دنبال ضربه زدن بر دشمن سنتی خود یعنی عثمانی بود (خواجگی اصفهانی، ۱۳۶۸: ۳۹).

ج) نزاع تجاری: از دیگر علل درگیری عثمانی و صفوی بر سر تسلط بر گیلان دست‌یابی به مسیر تجارت بین‌المللی بود. تا پیش از تسلط صفویه بر گیلان، مسیر تجاری شرق به غرب در انحصار عثمانی‌ها قرار داشت. در دوره درگیری بین عثمانی و صفوی، مسیر سنتی تجاری شرق به غرب یعنی مسیری که از عراق و سوریه به دریای مدیترانه می‌رسید و مسیری که از آسیای صغیر به استانبول می‌رفت تماماً در تسلط عثمانی قرار داشت و عثمانی تلاش می‌کرد با تداوم حکومت‌های محلی در گیلان، این منطقه را از تصرف صفویان که هم‌پیمان اروپاییان بودند دور نگه دارند. از طرف دیگر صفویان و اروپاییان به دنبال تسلط بر مسیر تجارت دریای کاسپین بودند تا از آن طریق انحصار تجارت بین‌المللی عثمانی را بشکنند. صفویان با تصرف گیلان در کرانه جنوبی کاسپین و اروپایی‌ها

با تصرف هشرخان در کرانه شمالی دریای کاسپین موفق به دور زدن انحصار مسیر بازرگانی عثمانی‌ها شدند به طوری که ابریشم گیلان بدون نیاز به عبور از قلمرو عثمانی و گران شدن آن به سبب عوارض راهداری و گمرکی عثمانی از طریق روسیه به لهستان و از آنجا به اروپا می‌رسید (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۹۳).

هشرخان یا آسترخان که پیشتر به آن حاجی‌طرخان و بعدها آسترخان می‌گفتند، مهمترین بندر در کرانه شمالی دریای کاسپین بود که دو سوی رود ولگا واقع شده بود. این بندر پیش از دوره ایلخانان مقرّ تجاری بازرگانان ونیزی و جنوایی بود و با بنادر جنوبی دریای کاسپین به ویژه بندر لنگرود روابط تجاری داشت و مهمترین مسیر تجارت ابریشم به اروپا به شمار می‌رفت. اما از دوره ایلخانی با رونق یافتن سلطانیه و تبریز راه خشکی جای آن را گرفت و بیشتر کالاهای تجاری گیلان به ویژه ابریشم از این مسیر به اروپا منتقل می‌شد (کلاویخو، ۱۳۷۷: ۱۶۶-۱۶۷). از سوی دیگر در سال‌های بعد، یعنی از سال ۸۷۰ تا ۹۶۳ق/۱۴۶۶-۱۵۵۶م که آغاز درگیری‌های نظامی بین ایران و عثمانی است، این شهر در تسلط خانات حاجی‌طرخان قرار گرفت و خانات کریمه و ترکان عثمانی و روس‌ها برای دستیابی به آنجا با یکدیگر رقابت می‌کردند و هر از گاهی به این بندر یورش می‌بردند تا اینکه در نهایت در سال ۹۶۱ق/۱۵۵۴م به تصرف روس‌ها درآمد (آزموده، ۱۳۷۶: ۳۰۶؛ رضا، ۱۳۶۹: ۱/۳۳۸). از این رو در این سال‌ها که گیلان هنوز به تصرف کامل صفویان درنیامده بود و حاکمان محلی گیلان آزادانه با روس و عثمانی روابط سیاسی و تجاری داشتند، بیشتر ابریشم گیلان از طریق عثمانی وارد اروپا می‌شد. از آن به بعد روابط ایران و اروپا از طریق گیلان رو به توسعه نهاد تا جایی که در این دوره رشت مرکز گیلان به سبب رونق تجارت ابریشم با روسیه و اروپا یکی از مراکز عمده تجاری ایران شد و به دروازه اروپا شهرت یافت (اورسول، ۱۳۸۲: ۱۷۱-۱۷۲؛ شمیم، ۱۳۸۷: ۳۷۹-۳۸۰).

نتیجه

روابط عثمانیان و صفویان از نظر سیاسی، نظامی و مذهبی همیشه بر یک منوال نبود. روی کار آمدن صفویان و رسمی شدن مذهب تشیع در ایران در برابر ترویج سنی‌گری از طرف عثمانی‌ها سبب شد تا رقابت این دو خاندان بیشتر وجهه ایدئولوژیک بگیرد. به همین رو یکی از عرصه‌های ستیز میان عثمانی و صفوی، حمایت از ایالت‌ها و اقلیت‌های

مذهبی بود که در قلمرو رقیب سکنا داشتند. گیلان یکی از این ایالت‌ها بود که تا پیش از شکل‌گیری صفویان به پشتوانه چشم انداز طبیعی ویژه‌اش، از استقلال نسبی برخوردار بود و به دست حکمرانان محلی اداره می‌شد. این حکمرانان در کنار روابط سیاسی-اقتصادی با صفویان با دولت‌های خارج از مرزهای ایران به ویژه عثمانی نیز ارتباط نزدیک داشتند. اما پس از پایتختی قزوین در مجاورت گیلان به ویژه پس از صلح آماسیه بین صفویان و عثمانیان، نزاع بین این دو به صورت نیابتی در نواحی دیگری از جمله گیلان پی گرفته شد. گیلان به سبب مجاورت با عثمانی و روسیه و توان بالای تولید ابریشم جدای از بحث مذهبی از نظر اقتصادی و راهبردی نیز برای عثمانیان و صفویان دارای اهمیت بود. به همین سبب آن دو دولت برای به دست آوردن امتیازات بیشتر در این سه عرصه بر سر گیلان به رقابت با هم پرداختند. پس از پایتخت شدن قزوین و درگیری‌های پیاپی با صفویان، کیایان تلاش کردند تا با پذیرش مذهب اثنی عشری خود را به صفویان نزدیک‌تر کرده و قلمرو حکمرانی خود را حفظ کنند. اما صفویان که به دنبال رقابت با عثمانیان بودند به این مقدار بسنده نکرده و اقدام به فتح گیلان و حذف حکومت‌های محلی کردند. پس از آن به دستور شاه عباس گیلان جزو خالصه شاهی شد و تمامی منافع اقتصادی به ویژه ابریشم گیلان یکسره به دربار شاهی منتقل شد. همچنین صفویان با مرکزیت دادن به رشت، دو حاکم‌نشین سنتی گیلان یعنی لاهیجان و فومن را از دور خارج کردند و با ایجاد جاده شاه عباسی و راه‌اندازی بنادر دریایی بر مسیر بازرگانی دریای خزر مسلط شدند. این اقدام صفویان با تسلط روسیه بر بندر آستاراخان هم‌زمان شده بود و به این ترتیب ایران و اروپا توانستند مسیر تجاری بین‌المللی را از انحصار عثمانی‌ها خارج کنند.

فهرست منابع و مأخذ

- ابن حوقل (۱۹۶۷م)، کتاب *صورة الارض*، چاپ کرامرس، لیدن ۱۹۳۸-۱۹۳۹، ج۲، چاپ افست.
- آزموده ابوالفضل (۱۳۷۶ش)، «آستاراخان (هشترخان)-بندری تاریخی در شمال خزر»، مجموعه مقالات *ایران‌شناسی*، تهران: انتشارات پاسارگاد.
- اسکندرمنشی (۱۳۱۴ش)، *تاریخ عالم آرای عباسی*، تهران: دارالطباعة آقا سید مرتضی.
- اصطخری (۱۸۷۰م)، ابراهیم بن محمد، کتاب *مسالك الممالک*، چاپ دخویه، لیدن ۱۸۷۰، چاپ افست ۱۹۲۷، ۱۹۶۷.

- افوشته ای، محمود بن هدایت الله (۱۳۷۳ش)، *نقاوه الاثار فی ذکرالاخيار در تاریخ صفویه*، به اهتمام احسان اشراقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اورسول، ارنست (۱۳۸۲ش)، *سفرنامه قفقاز و ایران*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- اوستا (۱۳۷۶ش)، وندیداد، ترجمه هاشم رضی، تهران: فکر روز.
- باربارو، جوزوفا (۱۳۸۱ش)، *سفرنامه های ونیزیان در ایران*، تهران: خوارزمی.
- بارتولد، و. (۱۳۷۵ش)، *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه لیلا ربن شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پارسادوست، منوچهر (۱۳۷۷ش)، *شاه تهماسب اول*، تهران: انتشار.
- پرتو، افشین (۱۳۷۹ش)، *تاریخ گیلان: از آغاز تا برپایی جنبش مشروطه*، رشت: حرف نو.
- تتوی، احمد بن نصرالله (بی تا)، *تاریخ الفی، بی جا: بی نا*.
- ثابتیان، ذ (۱۳۴۳ش)، *اسناد و نامه های تاریخی دوره صفویه، مقدمه ذبیح الله صفا*، تهران: کتابخانه ابن سینا.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۱ش)، «ابریشم گیلان»، پژوهشنامه علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۳۴.
- جلالی، نادره (۱۳۹۲ش)، «خان احمد گیلانی»، تهران: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*.
- حسینی قمی، قاضی احمد بن شریف (۱۳۶۳ش و ۱۳۵۹ش)، *خلاصه التواریخ*، تصحیح احسان اشراقی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حمدالله مستوفی (۱۳۶۲ش)، *نزه القلوب*، به کوشش گای لسترنج، تهران: امیرکبیر.
- حورانی، آلبرت (۱۳۸۴ش)، *تاریخ مردمان عرب*، ترجمه فرید جواهر کلام، تهران: امیرکبیر.
- خواجهگی اصفهانی، محمدمعصوم (۱۳۶۸ش)، *خلاصه السیر (تاریخ روزگار شاه صفی)*، تهران: انتشارات علمی.
- خواندمیر، غیاث الدین بن حمام الدین (۱۳۸۰ش)، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، تصحیح محمد دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- خیام نیشابوری (۱۳۸۰ش)، *نوروزنامه*، تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی، تهران: انتشارات اساطیر.
- رایینو، یاسنت لویی (۱۳۷۴ش)، *ولایات دارالمرز ایران: گیلان*، رشت: طاعتی.
- رحیم زاده صفوی، علی اصغر (۱۳۴۱ش)، *زندگانی شاه اسماعیل صفوی*، به اهتمام یوسف پورصفوی، تهران: کتابفروشی خیام.
- رضا، عنایت الله (۱۳۶۹ش)، «آستاراخان»، تهران: *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*.

منازعات عثمانی و صفوی در گیلان | ۱۹

- روملو، حسن بیگ (۱۳۸۴ش)، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: انتشارات اساطیر.
- سانسون (بی تا)، *سفرنامه سانسون*، ترجمه تقی تفضلی، تهران: ابن سینا.
- سلطانیان، ابوطالب (۱۳۹۰ش)، «کارکرد ابریشم و نقش بازرگانان ارمنی در اقتصاد و سیاست صفویان»، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، سال ۴۴، شماره ۲، پاییز و زمستان.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲ش)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.
- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۷ش)، *ایران در دوره سلطنت قاجار*، تهران: انتشارات بهزاد.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۵۴ش)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- عظیمی دویخشتری، ناصر (۱۳۸۱ش)، *تاریخ تحولات اجتماعی-اقتصادی گیلان*، رشت: نشر گیلکان.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۷ش)، *شاهنامه فردوسی براساس معتبرترین نسخه موجود جهان* (چاپ مسکو)، مقدمه محمدجعفر یاحقی، مشهد: سخن گستر.
- فریدون بیگ (بی تا)، *مجموعه منشآت السلاطین*، بی جا: بی نا.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۶-۱۳۴۵ش)، *زندگانی شاه عباس اول*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- فومنی، عبدالفتاح (۱۳۴۹ش)، *تاریخ گیلان*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- کلاویخو (۱۳۷۷ش)، *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لافون، ف. و رابینو، ه. ل. (۱۳۷۲ش)، *صنعت نوغان در ایران*، ترجمه و تدوین جعفر خمامی زاده، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مرعشی، سید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین (۱۳۶۴ش)، *تاریخ گیلان و دیلمستان*، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات اطلاعات.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۴۱۱ق)، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، قاهره: مکتبه مدبولی.
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۸ش)، *جواهرالخبار*، تصحیح محسن بهرام نژاد، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- مینورسکی، ولادیمیر فتودوروویچ (۱۳۷۵ش)، *تاریخ شروان و دربند*، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.

- نعمتی، سهیلا (۱۳۸۹ش)، «آل کیا و علل سقوط آن در گیلان»، تاریخ اسلام و ایران، سال ۲۰، دوره جدید، ش ۷، پیاپی ۸۷.
- نوائی، عبدالحسین (۱۳۷۷ش)، روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه، تهران: سمت، تهران.
- نوزاد، فریدون (۱۳۸۹ش)، «خان احمد گیلانی»، دانشنامه جهان اسلام، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- نیکیتین، واسیلی (۱۳۶۶ش)، کرد و کردستان، ترجمه محمد قاضی، تهران: انتشارات نیلوفر.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴ش)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- AYDOĞMUŞOĞLU, Cihat, "Gilân Sorunu ve Osmanlı-Safevi Devletleri Arasındaki Yazışmalar (The Ghilan Question and the Correspondences Between the Ottoman and Safavid States)", Bu makale, Cihat Aydoğmuşoğlu, Şah Abbas ve Zamani, Ankara Üniversitesi Sosyal Bilimler Enstitüsü Basılmamış Doktora Tezi, (Ankara 2011), s.78-90.
- Heyd, W. (1879), Geschichte des Levantehandels im Mittelater, Stuttgart.

Ottoman and Safavid Conflicts in Guilan

Seyyed Ahmadreza Khezri; * *Jamal Mousavi***
Mohammad Mahmoudpour; *** *Samaneh Khalilifar*****

Abstract

Until the rise of the Safavids, Guilan enjoyed relative independence and was governed by local governments. Guilan's local rulers had political and economic relations with governments outside Guilan, especially the Safavids and the Ottomans. Guilan's local governments, especially the Karkiya dynasty, played an important role in the rising to power of the Safavids, so the Safavids were initially tolerant of them. However, after the transfer of the Safavid capital to Qazvin, their political independence, especially their relations with the Ottomans, was not bearable by the Safavids, so Guilan became one of the areas of conflict between the Ottomans and the Safavids. The main question of the present article concerns the why and the how of the conflicts between Ottoman and Safavid governments over Guilan. By examining historical sources and analyzing them, the findings show that the Ottomans and the Safavids were competing for religious dominance in Guilan and dominating economic resources, especially the silk industry and its international trade route until finally with the conquest of Guilan by Shāh Abbās, most people of Guilan inclined to the Twelve Shi'ites, and the economic and commercial interests of Guilan were entirely placed at the disposal of the Safavids.

Keywords: Guilan history, Caspian Sea trade, Ottoman-Safavid wars, Karkiya dynasty.

* Corresponding author: Professor of History of Islamic Culture and Civilization, University of Tehran; Email: Akhezri@ut.ac.ir.

** Associate Professor, University of Tehran; Email: jmoosavi@ut.ac.ir.

*** Assistant Professor of Geography, Encyclopedia of the Islamic World; Email: m.mahmoudpour@rch.ac.ir.

**** PhD Student of History and Civilization of Islamic Nations, University of Tehran; Email: Samane.khalilifar@ut.ac.ir.

| Received: October 21, 2019; Accepted: January 8, 2020 |

